

روضه شب یازدهم محرم/شام غریبان

نمیدانم امشب باید از کدام غربت گفت؛ چه روضه‌ای خواند؛ و مصیبت کدامین غریب را بازگو نمود. آیا از بدن پاره پاره حسین (ع) بگوییم که غریبان در گودال قتلگاه افتاده است؟ یا از بدن عباس علمدار که نه سر در بدن دارد و نه دست؟ آیا از علی اکبر بگوییم که صورت پیامبرگونش را بر نیزه برافراشته اند؟ یا از علی اصغر شش ماهه که اینک در گهواره خاکی خویش به خواب ابدی رفته؟ آیا از یاران حسین (ع) بگوییم که غریبان در گوشه گوشه میدان جان باخته اند؟ یا از کودکان حسین (ع) که غم یتیمی و اسیری، یکجا بر آنان وارد شده است؟

آری! بگذار از زینب بگوییم؛ که کربلا، از اینجا به بعد، از آن زینب است و پیام کربلا، مرهون زینب.

بگذار از زینب بگوییم و از رنج‌های زینب، از زینب و از غصه‌های زینب، از زینب و از قصه‌های زینب، از زینب و از حماسه‌های زینب؛ و از زینب و از دل زینب ... و امان از دل زینب ...

اما از کدامین غم زینب بگوییم؟ از برادرانی که از دست داد؟ یا از برادرزادگانش که یک به یک به میدان رفتند و باز نگشتند؟ یا از پسرانش که جلوی چشمان گریانش ذبح شدند؟

اگر چه زینب «ام المصائب» است و از کودکی داغ‌های فراوان دیده — ابتدا داغ بزرگ رحلت جدش پیامبر خدا (ص) و سپس مصیبت شهادت مادر جوان — و در جوانی فرق شکافته پدرش علی (ع) را دیده است و سپس جگر پاره پاره برادر معصومش حسن مجتبی را... اما روزی مانند عاشورا نبود، و داغی مانند کربلا...

حضرت زینب (س) از صبح تا عصر عاشورا، داغ پنج برادر، پنج برادرزاده، چهار پسرعمو و سه پسرش را مشاهده کرد و شهادت ده‌ها تن دیگر از بستگان و یاران برادرش را دید؛ و شاید اینها همه در برابر رنج اسیری و در به دری — که تازه از امشب آغاز شد — بسیار اندک بود ...

چون جنگ به پایان رسید و رأس مطهر حسین (ع) را از بدن جدا کردند؛

به لباس‌های پاره پاره آن حضرت نیز رحم نکردند و عمامه، پیراهن، شلوار و کفش‌های امام (ع) را ربودند. شخصی به نام «بحدل» نیز هجوم آورد تا انگشتر حضرت را بدزد اما بر اثر شدت جراحات و متورم شده انگشتان، نتوانست آن را بیرون آورد، پس خنجر کشید و انگشت مبارک را برید و انگشتر را درآورد...

اسب امام، با سر و مویی خون آلود به سوی خیمه‌ها رفت. زنان و دختران اهل بیت (ع) با دیدن اسب خونین و بی‌سوار، فهمیدند که دیگر بی‌کس و یتیم شده‌اند و صدا به گریه و شیون بلند کردند. «ام کلثوم» خواهر امام (ع) فریاد کشید: «یا محمد! یا علی! یا جعفر! یا حسن! کجایید که ببینید با حسین چه کردند؟...»

پس لشکر دشمن به سوی حرم پیامبر (ص) حمله کردند. از یک سو این خیمه‌ها را آتش می‌زدند و از سوی دیگر هر آنچه می‌دیدند غارت می‌کردند. آنان حتی به حجاب زنان نیز رحم نمی‌کردند و لباس‌های بانوان اهل بیت (ع) را می‌کشیدند و می‌بردند. زنان و دخترکان، سربرهنه و هراسان، از خیمه‌ها فرار می‌کردند در حالیکه خار و خس بیابان، پای برهنه آنان را می‌درید...

بانوان حرم، که از خیمه‌ها به سوی بیابان دویده بودند، ناگاه با گودال قتلگاه و پیکر بی‌سر حسین (ع) روبرو شدند. راوی می‌گوید: به خدا فراموش نمی‌کنم زینب دختر علی (ع) را که زاری می‌کرد و به آواز سوزناک می‌گفت: «یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مُرمل بالدماء المقطع الاعضاء، و بنا تک سباتا، و إلی الله المشتکی...» یعنی: «یا محمد! فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند! بنگر که این حسن توست، به خون آغشته، با اعضای از هم جدا گشته. بنگر که این دختران تو هستند، اسیر شده و در بیابان‌ها رها گشته. به خدا شکایت بریم، و به علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء. یا محمد! این حسین توست که در این دشت افتاده، به دست زنازادگان کشته شده و باد صبا گرد و غبار بر پیکر او می‌پراکند. ای اصحاب محمد! برخیزید و ببینید که این‌ها فرزندان مصطفایند که اینگونه اسیر شده‌اند...» مویه زینب آنقدر دلخراش بود که دشمنان و دژخیمان را نیز گریان کرد.

آنگاه «سکینه» پیکر مبارک پدرش حسین (ع) را در آغوش گرفت و شروع به زاری کرد؛ تا اینکه جماعتی از اعراب چادر نشین ریختند و او را کشیدند و از بدن پدر جدا کردند.

لشکریان یزید که به غارت خیمه‌ها مشغول شده بودند، به خیمه‌ای رسیدند که علی بن الحسین السجاد (ع) در آن بیمار و تب آلود افتاده بود. «شمر بن ذی الجوشن» شمشیر کشید تا او را بکشد، اما عده‌ای از همراهانش به او نهیب زدند: «آیا شرم نمی‌کنی و می‌خواهی این جوان بیمار را هم بکشی؟» شمر گفت: «فرمان امیر است که همه فرزندان حسین را بکشم». همراهان با شدت مانع وی شدند تا سرانجام دست از این کار برداشت... و خداوند در زرهی از بیماری، جان ولی^۳ خویش را حفظ فرمود.

سپس دشمن دنی، رذالت و پستی خویش به منتها رساند؛ «عمر سعد» در بین لشگریانش فریاد کشید: «چه کسی حاضر است که بر پیکر حسین، اسب بتازاند؟» ده نفر - که راویان شهادت داده اند هر ده، حرامزاده بودند - حاضر شدند که این جنایت و وقاحت بزرگ را انجام دهند. پس اسبها را آماده کردند و آنان را بر پیکر بیسر و قطعه قطعه امام (ع) تازاندند؛ آنگونه که استخوان‌های سینه امام شکست و نرم شد...

(ای قلم! چگونه این جملات را می‌نگاری و از شدت مصیبت، خشک نمی‌شوی؟
ای دست! چگونه می‌نویسی و نمی‌شکنی؟!) ...

اینک، حال زینب را تصور کنید... از یکسو، شاهد این مصیبت‌های پی در پی و جانسوز است؛ از سوی دیگر باید مراقب فرزند بیمار برادر باشد؛ و از سوی دیگر باید دختران و زنان حرم را از بیابان‌ها جمع نماید و زیر خیمه‌های نیم سوخته گرد آورد...

صحرای کربلا معرفت که تاریک و تاریک‌تر شود؛ و گرگان گرسنه، در جای جای آن به دنبال دخترکان و طفلان می‌دویدند تا شاید گوشواره‌ای از گوش آنان بکشند یا خلخالی از پای آنان برمایند.

منابع اصلی:

چهارده روضه صحیح تالیف حسینی عارف

۱ سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴

۲ شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، ۱۳۷۸

۳ شیخ صدوق؛ أمالی؛ ترجمه‌ی آیه الله کمره‌ای؛ تهران: انتشارات کتابچی، ۱۳۷۰